«بیدارباش غافلــــه‌یَ {ســـرنگونی} می‌زند جرس»

پیشگفتار

عملیات ویژهٔ روسیه در اوکراین، تداوم اعتراضات صنفی دانشجویان دانشگاه های مختلف کشور با پایان یافتن دوره ی کلاس های مجازی از جمله: دانشگاه صنعتی شریف، دانشگاه امیرکبیر، تربیت مدرس و ...، واقعهٔ متروپل آبادان، اعتراضات کارگران معدن مس سونگون، پتروشیمی و نفت و شاخه های تولیدی و خدماتی گوناگون، تداوم اعتراضات بازنشستگان و معلمان، حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰، افزایش تورم، خیزش دوبارهٔ فرودستان در فروردین و از طرف دیگر مرگ مهسا امینی و جنبش شکل گرفته در امتداد آن، در سطح جهانی: اعتراضات کارگران در تونس، بلژیک، اَسپانیا، بریتانیا، آلمان، اعَتراضات توده ای در اکوادور، اعتصابات و اعتراضات کارگری ضد ناتویی در رم و ایتالیا و یونان و فرانسه، اعتراضات توده ای در سریلانکا، نپال، سفَر رئیس مجلس نمایندگان امریکا به تایوان و واکنش چین در قالب رزمایش نظامی در اطراف تایوان، تداوم حملات اسرائیل به فلسطین، تنش به وجود آمده مابین کوزوو و صربستان، ترکیه و یونان، تنش مرزی تاجیکستان و قرقیزستان، اشغال شدن ساختمان پارلمان عراق از جانب هواداران مقتدی صدر، ازسرگیری تنش ها در قراباغ، پیروزی حزب راست افراطی در انتخابات ایتالیا و ... همگی ـ به جز عملیات ویژهٔ روسیه در اَوکراین ـ رویدادهایی هستند که از شروع سال ۱۴۰۱ رخ داده اند و دیگر هر ناظری با چشمان غیرمسلح نیز به درستی گمان می برد که جهان کنونی و به تبع آن محل زندگی ما اَبستن تغییرات بس عظیم تری است. کشور ایران وَ دانشگاه های ایرانی بالطبع در یک رابطهٔ متقابل با تحولات جهانی هستند؛ لذا برای شناخت و تحلیل دقیق تر جامعه و دانشگاه خود می بایست شناخت و تحلیل مشخصی از وضعیت سیاسی، اقتَصادی و اجتماعیَ در سطح جهانی و بستر و عوامل به وجود آورندهٔ آن ها و نیروهای موجود در وضعیت داشته باشیم و می بایست از جایگاهی درست طرحی کلی ای را ترسیم نماییم تا حوادث ریز و درشت را بتوانیم به درستی درک کنیم. بدیهی است پوشش تمامی موارد مذکور ـ که چندان فاصلهٔ زمانی زیادی نیز با هم ندارند ـ کاری دشوار است و از حَوصله خواننده نیز خارج است. پس مَی بایست دست به گزینش زد. ما نیز برحسب ضرورت های کنونی چنین کرده ایم. بنابراین ابتدا سعی خواهیم کرد در بخش اول تصویری از جهان کنونی را ارائه کنیم. سپس در بخش دوم جریانی که مرگ مهسا امینی جرقه ای برای آن بود و در حول مرگ وی شکل گرفت از ابتدای امر مورد ارزیابی قرار می دهیم و در بخش آخر نظری خواهیم کرد به تحولاتی که در دانشگاه تبریز در امتداد جریان مزبور ایجاد شد. لازم به ذکر است در این مقاله به ابعاد این جریان در سطح بین المللی و نقش دولت های خارجی توجه چندانی نشده و تمرکز ما بر ابعاد داخلی است؛ امید است به این مهم در روزهای آتی بپردازیم.

***

«شعله بالا می رود پر سوز ...»

سیاوش کسرایی

تحولات کلان و خرد کنونی در سطح جهان بر بستری اتفاق می افتد که علاوه بر افول هژمونی امپریالیسم امریکا ـ که در شماره اول ایضاح نمودیم ـ با بحران گرایش رو به نزول نرخ سود مشخص می شود. گرایش رو به نزول نرخ سود متغیریَ اساسی است که روشن می کند چرا شیوهٔ تولید سرمایه داری در حال احتضار است. هیچ یک از معیارهای سیاست اقتصادی نئولیبرال این فرایند زوال را نتوانسته مهار کند. سیاست اقتصادی نئولیبرالی در رفع بحرانی که در دهه های ۱۹۶۰ ـ ۱۹۷۰ پدید آمد با شکست مواجه شده و نظام بین المللی در یک «رکود طولانی» گرفتار آمده است. چنانچه به گفته ی بانک جهانی، رشد اقتصاد جهانی اکنون در شدیدترین گردش کُند خود بعد از بهبودی پس از رکود سال ۱۹۷۰ قرار دارد و نرخ اصلی تورم بدون احتسابَ انرژی، می تواند دَر حدود ۵ درصد در سال ۲۰۲۳ باقی بماند که تقریباً دو برابر میانگین پنج ساله ی پیش از دورهٔ کووید-۱۹ است. فلذا بانک های مرکزی برای کاهش تورم ممکن است مجبور شوند علاوه بر این که نرخ بهره را دو واحد درصد در سال ۲۰۲۱ افزایش دادند، باز هم این سیاست را ادامه داده و دو درصد دیگر َنیز بیافزایند. اساساً این امر راهکاری ست که سرمایه امپریالیستی جهان در پیش گرفته است و در واقع ضدگرایشی است که در برابر کاهش نرخ سودآوری از دل وضعیت بیرون آمده. این روند بدین گونه است که: نرخ سودآوری در حوزهٔ تولیدی کاهش می یابد، سرمایه به بخش مالی مهاجرت می کند و برای جبران نرخ سودآوری بر بهره متوسل می شود تا بار دیگر بر حوزه تولیدی رجعت نماید. اما اتفاقی که می افتد این است که بخش‌های مالی مشکلاتی در به‌دست‌آوردن ارزش اضافی از سوی حوزه تولیدی برای حفظ منافع مالی ـ به‌دلیل کاهش مقدار و یا ارزش جدید تولید شده ـ پیدا می کنند. درنتیجه سود مالی کاهش می‌یابد و بحران‌های مالی پدیدار می‌شوند و در این میان اتکا به بدهی نیز افزایش می‌یابد؛ بر اساس گزارش شرکت مالی بین المللی در سال ۲۰۲۱ بدهی جهانی به رکورد ۳۰۳ تریلیون دلار رسید، این یک جهش بسیار بیشتر نسبت به بدهی ۲۲۶ تریلیون دلاری در سال ۲۰۲۰ است. با این حال فراتر از حد معینْ امور مالی به بی ثباتی سرمایه داری کمک می کند و حباب مالی متورم شده و در نهایت می‌ترکد. در وضع فعلی کارآیی آخرین ضدگرایش (مالیه گرایی) کاهش یافته و سرمایه رو به گندیدگی نهاده است. نهَ سیاست های نئولیبرالی و نه سرمایهٔ مالی توان خارج کردن سرمایه از بحران را ندارد و هنوز نه بازسازی شده و نه استراتژی جدید به جایش برگزیده شده است. تنها یک راه باقی مانده، راهی که خودبه خود توسط سرمایه تولید می‌شود: **نابودی بخشی از سرمایه؛ که پیامد نهایی‌اش جنگ است.** در این مرحله می بایست سرمایه بخشی از خود را نابود سازد و به طور گسترده واحدهایی را که از منظر سودآوری کارآیی ندارند از میان بردارد. **هزینه‌ی این مرحله، هم بسته با تحولات و رویدادهای سیاسیْ غالباً چیزی جز مرگ، رنج و فقر وحشتناک نخواهد بود. همان چیزهایی که نیروی کار، علاوه بر تأمین مالی جنگ، َباید برای بخشیدن نیروی حیاتی جدید به سیستم پرداخت کند.** در حال حاضر گرایش پایدار و سقوط تغییرناپذیر درَنرخ سود ـ جهانی ـ وجود دارد و ترکیب ارگانیک سرمایه متداوماً در حال افزایش است. در این میان عواملی ثانویه نیز در حال تشدید بحران کنونی سرمایه داری جهانی و کنش یار (کاتالیزور) آن می باشند: جنگ‌های تجاری؛ که تجارت بین‌المللی را کاهش می‌دهد و در نتیجهْ اول نقدسازی و سپس تولید ارزش و ارزش اضافی را تنزل می‌بخشد، رشد مداوم بدهی بین‌المللی و تورم حباب سوداگرانه، جنگ‌های محلی؛ به‌خصوص در کشورهای غنی از نفت یا بر سر چنین کشورهایی، که به‌راحتی می‌تواند به جنگ بین قدرت‌های بزرگ گسترش یابد، جنگ روسیه و اوکراین و مسئله ی انرژی جهانی، تزلزل هژمونی دلار، رشد احزاب و جنبش‌های جناح راست، ملی‌گرا، نژادپرست و نئونازی که با اقدامات ریاضت اقتصادی مورد حمایت قرار می‌گیرند – و یک زمینه فرهنگی را برای ماجراجویی‌های نظامی شکل می‌دهند که آخرین نمود این روند را می توان در ایتالیا مشاهده کرد[1] و...[2]

قطعاً از اکنون نمی توان شرایطی که از این پس از دل وضعیت بیرون می آید را مکانیکی پیش بینی نمود. اما در حال حاضر واضح است که سرمایه داری جهانی در یک شرایط بحرانی بغرنجی قرار دارد و می بایست این شرایط دگرگون شود؛ **یا شیوهٔ تولید سرمایه داری وارد دوره ی رونق جدیدی خواهد شد و یا یک جامعه ی جهانی برتر از نظام سرمایه داری به وجود خواهد آمد (کامشب جهان حامله، زاید جهان جاودان). نکتهٔ اساسی آن است که طرح دوم بدون مداخله ی فَعال و هدفمندِ طبقهٔ کارگری منسجم و متشکل و متحزب و آگاه به منافع طبقاتی و رسالت تاریخی خود امکان پذیر نخواهد بود.** لیکن آنچه مبرهن است طبقهٔ کارگر در توازن قوای طبقاتی در سطح جهانیْ در قیاس با دوره های قبل از فروپاشی شوروی بسیار ضعیف است. با فروپاشی شوروی، تحمیل و تعمیق سیاست های نئولیبرالی و درهم شکستن مقاومت های کارگران و جلوگیری از تحزب و تشکل یابی آن ها، جذب شدن سندیکا و اتحادیه های کارگری در چهارچوب نظم سرمایه داری در اروپا، نبود انجمن بین المللی کارگران، رواج لاطائلات پست مدرنیستی و رویگردانی از سوسیالیسم علمی و انکار مفاهیم طبقه، حزب و مبارزهٔ طبقاتی و ... و برنشاندن گروه های تحت ستَم، جنبش های اجتماعی و نافرمانی مدنی به جای آن ها و وجود ابزارهای امپریالیستی ویرانگری هم-چون ناتو و ... عملاً طبقهٔ کارگر در این نبرد طبقاتی فعلاً دست پایین را دارد ـ ناگفته نماند همین قدرتِ کم یکی از عواملی است که در سپهر سیاسی به احزاب راست افراطی امکانی بیشترَ فراهم می کند تا بر موج نارضایتی های حاصل از بحران کنونی سوار شوند.[3] در ایران نیز طبقهٔ کارگر با احتساب عوامل پیش گفته و عواملی دیگر در موقعیتی ضعیف و دفاعی قرار دارد و به دلیل عقب بودن سطح کیفی جنبش کارگری، سطح مبارزه‌ی طبقاتی نازل است و ذهن جمعی طبقهٔ کارگر هنوز از درک وضعیت شان در مناسبات تولیدی سرمایه داری هم در سطح محلی و هم در سطح جهانی (امپریالیسم)، دور است؛ و قطعاً که این امر لزوم لحاف را بر صورت خود فشردن و بر حال خود گریستن را ایجاب نمی کند. **یا باید بَا گام های سنجیده و استوار بر پایه ی اصولی که تاریخ مبارزاتی تاکنونی جنبش کارگری حقانیت اش را اثبات نموده است با تمام قوا به پیش شتافت و یا با انتظاری بیهوده و یا سیاست ها و رهنمودهای اشتباه به نابودی تن داد. تاریخ مسئله را بدین شیوه مطرح ساخته است.**

در وضعیت جهانی فعلی، به مانند کشورهای شمال جهانی، در کشورهای جنوب جهانی هم بورژوازی حاکم همچنان برای غلبه بر بحران، اقدامات ریاضتی پیشنهادی توسط نهادهای امپریالیستی مانند صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را در کشورهای خود پیاده می کنند. توده های کارگر و زحمت کش و تهیدست کشورهای جنوب جهانی در نسبت با کشورهای شمال جهانی با وضعیت بی ثبات و تهدید آورگی و مرگ و ... مضاعفی مواجه اند و به طور ذاتی به مقابله و عصیان بر علیه این اَقدامات سوق می یابند. چنانچه در آرژانتین، شیلی، قزاقستان، اکوادور، سریلانکا، غنا، اندونزی و ... شاهد بودیم. کشور ایران نیز درگیر بحران گرایش رو به نزول نرخ سود است و سعی می کند بار این بحران را به هر روی بر دوش کارگران و زحمت-کشان جامعه بیاندازد که این سیاست ها در چند سال اخیر منجر به دو خیزش بی پیرایه ی دیَ ۹۶ و آبان ۹۸ نیز شد.[4] آخرین این اقدامات حذف یارانه ی چهار نهاده ی دام و روغن خام بود و در ادامه ی خود مَنجر به خیزش های نان ۱۴۰۱گردید. دولت سیزدهم که یک سالی می شود بر سر کار آمده است مدعی مردمی بودن و عدالت خواهی است و این اقدام خود را با توجیهاتی همچون مسئله ی فساد و رانت و تغییر یارانه از صورت غیرمستقیم به مستقیم انجام داد و به رغم تفاوت هایی که با دولت پیش از خود دارد، همان سیاست های اقتصادی را به پیش می برد و پیامدهایش را در دَانشگاه نیز می بینیم؛ چنانچه در همان زمان حذف یارانه ی مزبور نیز هزینه ی غذاهای تاک بالا رفت و بر هزینه و کیفیت غذاهَای ترم جاری نیز تاثیر خود را گذاشته است. در دانشگاه نیز در بر همان پاشنه می چرخد و علاوه بر هزینه و کیفیت غذاهای سلف و تاک ها، شرایط و امکانات زیست در خوابگاه نیز با مشکلاتی همراه است و در مجالی دیگر به این مشکلات خواهیم پرداخت.

***

دور است سَر آب درین بادیه، هُش دار
تا غَولِ بیابان نفریبد به سرابت

حافظ

علاوه بر بحران اقتصادی، دولت سرمایه دارانهٔ ایران با بحران سیاسی نیز دسته و پنجه نرم می کند و تغییر شکل دولت کنونی بیش از هر زمان دیگر برای بورژوازی ایرانی ضروری می نماید. این نتیجه از آنچه در روزهای اخیر در پی حادثهٔ مرگ مهسا امینی اتفاق افتاد به تمامی نمودار شد. در ابتدای امر در مورد اینکه مقصر اصلی کیست یا چیست ما با چندین نظر نسبتاً نزدیک به هم مواجهه شدیم که مواردی از آن ها یا تنها یک مورد، از جانب دو طیف پوزیسیونْ و اپوزیسیون سرنگونْ طلب برگزیده شد؛ یعنی نهاد گشت ارشاد، ضرب و شتم ماموران گشت ارشاد و مقصر بودن چند فرد، حکومت جمهوری اسلامی، فشار عصبی خود مهسا امینی و عدم ضرب و شتم وی. هر طیف مسئله را به یک عامل پدیداری صرف تقلیل داد که طبعاً از قراریابی در جایگاهی نادرست نشات می یابد و خواسته یا ناخواسته بر عامل بنیادین سرپوش می گذارد. نیروهای عدالت-خواه و محورمقاومت به مانند دیگر موارد، تاکیدشان بیش تر بر این بود که نظام و اصل انقلاب فی نفسه مشکلی ندارد و این واقعه تنها یک اتفاقی نامیمون و ناسنجیده از جانب افرادی است که مدارا نمیکنند و زور فرهنگی را پیاده می کنند و امر به معروف و نهی از منکر را درست نفهمیده اند ، و یا به کلی از آنور بام افتادند که این واقعه سرتاپا پروژه ای بود امپریالیستی؛ اپوزیسون سرنگون طلب نیز دوباره انگشت گذاشت بر حکومت جمهوری اسلامی ایران و عدم کفایت و نامتعارف بودن آن، تا بیش از پیش استراتژی سرنگونی و وحدت-بخشی به اپوزیسونْ ورای رویکردها و افق های آنان را جلو ببرَد. در هردو رویکرد آنچه بر آن اشاره نمی شود شیوهٔ تولیدی سرمایه داری و نقش دولتِ قراریافته در آن و دم و دستگاه هایش است. نکتهٔ بنیادینِ مغفول در هردو رویکردَ نیز همَین است. ما هر قطعه ای از پازل پیشین را ـ که خود این دو طیف برشمرده اند ـ برداریم، یعنی چه فقط گشت ارشاد، حکومت جهوری اسلامی ایران، افراد ناشایست و ... را برگزینیم، اساساً ما **از چهارچوب یک سیستم سرمایه داری خارج نمی شویم و این سیستم نمی‌تواند از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند. به عبارت دیگر، پدیدار مشخص مرگ مهسا امینی هرچه باشد، آن چه بدیهی است مرگ وی در چهارچوَب یک دولت بورژوایی با ایدئولوژی مشخص و تاریخی خود است. دولتی که بر بستر شیوهٔ تولیدی معینی قرار دارد که زنان طبقهٔ کارگرَ به مانند مردان طبقهٔ کارگر و حتی بیش از آن ها تحت استثمار قرار می گیرند. زیرا علاوه بر کار در کارگاه های تولیدی، کارخانه ها، مراکز خدماتی، دفاتر مالی، تجاری و ... در نهاد خانواده نیز مجبور به کار خانگی و بدون دستمزد هستند و بر دوش آن هاست تا شکاف مابین احتیاجات روزمرهٔ کارگران و دستمزدشان را پر کرده و در بازتولید نیروی کار نقش ایفا کنند.**

جریانی که حول مرگ مهسا امینی صورت گرفت **نه تنها تفاوت مابین زنان طبقهٔ کارگر و طبقهٔ سرمایه دار را نادیده می انگاشت و می انگارد، بلکه در سطح دیگر آزادی زن را تنها در امر حجاب خلاصه می کرد. اشتباهی که از جانب همین معترضان صورت گرفت گرفتارآمدن در دوگانه ای کاذب مابین حجاب و آزادی پوشش بود.** اما این جریان تنها به حجاب خلاصه نشد و حکومت جمهوری اسلامی ایران را نشانه رفت؛ هم به دلیل جایگاه سیاسی حجاب ـ البته نه در معنای کانونی بودن جایگاه حجاب در نظام سیاسی دولت ج.ا.ا ـ و هم تلاش اپوزیسون سرنگون طلب و مانور آن بر روی مرگ مهسا امینی؛ به-طوری که به صراحت اشاره کردند «هرگز از یاد نخواهیم برد که این قیام از کجا آغاز شد: از ژینا، از زن بودن، از کرد بودن، از ستم دیدگی ای که قابلیت تعمیم و پیوند به تمامی ستمدیده گان را داشت و نشان داد که دارد. از ستمدیده گی به دلیل طبقه، جنسیت، گرایش و هویت جنسی، ملیت و قومیت و مذهب...».

در هر برههٔ تاریخی هر دولت مستقری دال های ایدئولوژیک خاص خود را برای تداوم خویش تولید و بازتولیدَ می کند. بعد از انقلاب ۵۷ دولت مستقر در ایران ـ که واجد ویژگی ضدامپریالیستی نیز شده بود[5] ـ برای تداوم سلَطه ی طبقهٔ حاکم ترکیبی از هنجارهای اسلامی را که در واقع در بطن خود با منطق سرمایه عجین اند برگزید. در بستر تضاد با امپریالیسم مستقر کنونی که دال های ایدئولوژیک خاص خود را برای سیطرهٔ خود در جهان رَواج می دهد دولت ایران نیز دال های متفاوتی را که برگزیده بود پیش بُرد.[6] در این بستر است که طبقهٔ متوسط پروغرب در هر بزنگاه سیاسی، یکی یا مجموعه ای از دال-های ایدئولوژیک دولت ج.ا.ا را برگزیده و به واسطه ی نقد آن کل سیستم دولتی را به باد انتقاد گرفته است و می گیرد؛ زمانی با شعار نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران و ... و در شرایط کنونی با «زن، زندگی، آزادی» و شعارهای دیگر؛ که این امر در واقع چیزی نیست جز تقلیل دادن کل وضعیت به جدال های ایدئولوژیک که پیامد عملی اش آن است که همه چیزَ تغییر کند تا هیچ چیز تغییر نکند. لذا در گام بعدی به دلیل جنبه ی ایدئولوژیک مقولهٔ حجاب در شرایط مشخص کنونی در دولت بورژوایی ایران و فضای سیاسی حاکم، دوگانهٔ حجاب/آزادی پوشش به دیکتاتوری جمهوری اسلامی/دولتی دموکراتیکَ تغییر یافت. به طوری که خواسته یا ناخواسته باَ تجمیع دور مسئله ی حجاب، دیگرِ مطالبات لیبرالی ـ پروامپریالیستی نیز در ساحت سیاست پیش کشیده شد که در آخرَ چیزی جز تبلیغ و پیش بردِ وحدت اپوزیسیون و سرنگون طلبی نبود ـ که در ادامه بیش تر در این مورد صحبت مَی کنیم. اما در رابطه با دوگانهٔ حجاب/آزادی پوشش می توان بطور خلاصه اشاره کرد که مسئله ی استثمار و رهایی زنان ـ برفرضِ تمامی زنان ـ مسئله ای نیست که به مقوله ی حجاب و آزادی پوشش بتوان تقلیل داد؛ آزادی ای ظاهری که تنها **«بر زنجیرهایی که [زنان] بر دست و پای خود دارند حلقه های گل نثار می‌کند».** اگر این خواسته بدون درنظر داشتن تغییر کل سیستم سرمایه دارانه، پیشبرده شده و برآورده گردد تنها تفاوت این خواهد بود که کارگران زن با پوشش دلخواه خود تحت استثمار قرار خواهند گرفت. رهایی زنان فراتر از مسئله ی پوشش است ـ البته این سخن بدین معنا هم نیست که آزادی پوشش موضوعیتی در مبارزه طبقهٔ کارگر ندارد ـ و تنها با اتحاد زنان طبقهٔ کارگر با مردان طبقهٔ کارگر در راستای به زیر کشیدن زنان و مردان طبقهٔ سرمایه دار از سریر قدرت و در آخرین وهله با از بین رفتن مالکیت خصوصی، اجتماعی شدن تولید و ... میسر می گردد. حتی این استدلال نیز پیشاپیش غلط است که چنین دستاوردی از جانب مردم در مقابل دولت می تواند راه گشای دستاوردها و آگاهی مترقی باشد. چراکه فعالیت ها و پی گیری خواسته های مدنی نه یک مرحله از فعالیتَ طبقاتی، بلکه در حکم بدیل آن است و **«ترویج آگاهی نمی تواند با مخدوش کردنِ آگاهی پیش برود».**

در ادامه ی تحولات حول مرگ مهسا امینی، کار به خیابان کشید و جریانی شکل گرفت که بیش از یک ماه به طول انجامیده است. جریانی که از همان ابتدا نیروی عمدهٔ پیش برنده اش بخش پروغرب طبقه متوسط ایرانی بود و چیزی غیر از **سرنگونْ طلبی و مجاهدینیسم** را پراتیک نکرد.

در هر دورهٔ معین و با هر تحولی که در جامعه صورت می پذیرد در تمامیت جامعه قوانینی حاکم می‌شود که در هیچ جا به طور عینی ثبت نشده اما به انسان جماعت تحمیل می شود. **خیابان جایی اِست که در شرایط مشخص کنونی پیشاپیش معنای انهدام بی معنای اجتماعی بر آن غالب است و کمیت و نوع سوژه هایی که در وضعیت فعلی بر آن قرار یابند هیچ تفاوتی در برآیند حرکت در خیابان ایجاد نخواهد کرد.** باری این مطالبه ی مدنی به خیابان کشیده شد؛ جایی که سرنگون طلبی در هیئتی دیگر ظاهر شد و بیش از پیش به مثابهٔ حزبی فراگیر خیل عظیمی از جریانات و افراد را دربرگرفت. از نوام چامسکی و آلن بدیو و یرواند آبراهامیان و سلبریتی های رنگارنگ گرفته تا بازیکنان فوتبال ... تا جریان در حال احتضار اصلاح طلبی و انواع گرایش های ناسیونالیست مرتجع و تشکل هایَ معلمان و فعالان کارگری و ...

در این بستر مسئلَه زنان که فارغ از تناقضات و تضاد طبقاتی از سوی بخش پروغرب طبقهٔ متوسط ایرانی پُررنگ شده بود، به مرگ بر جمهوری اسلامی تبدیل شد. نیروی عَمدهٔ پیش برندهٔ این جریان و محتوای طبقاتی اش را بافت طبقاتی محل هایی که در تبریز تجمعات برگزار شد بیش از هر جای دیگر روشن می کند.[7] به طوری که تجمعات اغلب در ۱۷ شهریور، چهارراه شریعتی، فردوسی، چهارراه آبرسان، سه راه امین صورت گرفت و در هیچ یک از مناطق و محلات کارگرنشین خبری از تجمع نبود.[8] علاوه بر این، اعتراضات چندان هم در تبریز به مانند دیگر شهرها همچون تهران متداوم نگشت و موجب دادوفغان بسیاری از پروغرب ها نیز شد. در شهر تبریز اساساً بدنه ی عمده خرده بورژوازی، خرده بورژوازی سنتی است و بدنه ی پروغرب از توان کیفی و کمی چندانی برخوردار نیست. اما فقط این نیست. نکته ی دیگر سوارشدن جریان ارتجاعی ناسیونالیستی در تبریز بر این تجمعات بود. به گونه ای که شعارهای ناسیونالیستی جریان سیاسی ناسیونالیسم ترک بر زبان تجمع کنندگان جاری گشت.[9] البته یکی دو روز زمان لازم بود تا این جریان به خود بیاید و بفهمد که دارد چه می گذرد. سرنگون طلبی چنان حاکم بر وضعیت بود که حتی رسانه هایی مثل «آرازنیوز» که روزی نیست خبری علیه پان کردها و پان ایرانیست ها منتشر نکند، در جریان این حوادث توصیه می کرد هرگونه اختلاف مابین کرد و ترک را خنثی کنند؛ در رابطه با زاهدان نیز موضع شان چنین بود، اما لازم بود اشاره کنند تنها «تا برکناری رژیم فاشیستی و مافوق ارتجاعی جمهوری اسلامی، متحد و یکپارچه در کنارَ بلوچستانَ هستیم».[10]

اما این طیف بخشی از نیروهای سیاسی جریان ناسیونالیسم ترک بود و بخشی دیگر بر عدم مشارکت در این جریان تاکید می نمود. لذا به دلیل عدم انسجام داخلی، عدم آمادگی، آینده نگری ضعیف، کم رنگ شدن تاثیر انگاره های لیبرالی و پروامپریالیستی در بستر افول هژمونی کنونی، این نیروی سیاسی نتوانست بهرهٔ چندانی از این جریان ببرد. عدم آمادگی و انسجام این نیروی سیاسی را می توان در ساده ترین تجلی خود چنین ایضاح نمود که ابتدا شعار «آذربایجان اویاخدی/ کوردوستانا دایاخدی» سر داده شد، اما روز بعد تصمیم بر این شد این شعار حذف گردد، که کماکان این شعار در برخی تجمعات سرداده شد و حتی سعی نمودند به جای مهسا امینی، دختر معصوم دیگری را که در جریان حوادث کشته شد، به سوژه ای برای جریان خود تبدیل کنند، که ناکارآمد بود. در ادامه بازداشت پسر شانزده ساله ای را خواستند عَلَم کنند که باز نشد و در آنطرف هم که چنان هول شدند که در آنکارا کمیته مجلس موقت ملی را ایجاد کردند. به راستی که در میان نیروهای سیاسی ارتجاعی تجزیه طلب، ناسیونالیسم ترکی سه هیچ از بقیه عقب است. به دیگر سخن در شرایط پر تب وتاب کنونی کشور که امکان سنجش نیروهای سیاسی و رصد جابه جایی آن ها در سپهر سیاسی جامعه و تحرک طبقاتی شان را می دهد، تا به اَکنون روشَن است این نیروی سیاسی توانایی و آمادگی چندانی نه تنها ندارد، بلکه وجههٔ سیاسی کم رنگی هم دارد که با پروپاگاندای رسانه ای خود این کمبود را جبران می کند.[11] البته ناگفته نماند این نکته را نتیجهٔ فراخوان اعتراضی شان برای خشکیدگی دریاچه ارومیه هم تاحدودی نمایانده بود. غالب شدن صدای این جریان سیاسی بر اعتراضات در آذربایجان بیش تر بدین دلیل است که نیروی سیاسیَ دیگری در کار نیست و میدان برایشان خالی است. ولی کماکان موارد و شرایط مزبورَ دلیل نمی شود که خطر این نیروی سیاسی ارتجاعی را دست کم گرفت و منتظر اقداماتی شاید سنجیده تَر از پیش در دورهای بعدی اعتراضات ـ که محتمل است ـ نشد. توانایی این جریان زمانی بیشتر خواهد شد که بورژوازی آذربایجان که جدا از کلیت بورژوازی ایران نیست، استراتژی خود را تغییر جهت داده و از این نیروی سیاسی حمایت کند، که طبعاً خرده بورژوازی سنتی و پروغرب نیز دنباله رو همین سیاست خواهند بود.[12]

دست آخر انرژی افسارگسیخته از سوی نیروهای دولتی بورژوازی تاحدودی تخفیف داده شد. لیکن اظهر من الشمس است که این جریان به این زودی ها تمامی نخواهد داشت و اوج و حضیض ها و نتایجش در روزهای اتی تعیین کننده خواهد بود. عمده ترین تاثیر ارتجاعی حرکت مزبور این بود که **هرچه بیش تر دوگانه ی کاذب دولت و مردم (استبداد/دموکراسی) را در اذهان توده ها پررنگ نمود و تضاد کارگر و سرمایه دار را به عقب راند.** چنین که: یا طرفدار دولت جمهوری اسلامی ایران هستید و یا طرفدار مردم و در نتیجه طرفدار سرنگونی این دولت[13]؛ انگاره ای که تا به حال موجب یاوه سرایی های بسیاری شده و در روزهای آتی نیز خواهد شد. البته این حرکت در حکم تشدیدکنندهٔ پس رَوی های طبقهٔ کارگر بود؛ روندی که پیش تر دلایلش را برشمردیم. به دیگر سخن: این حرکت در چنین شرایطی امکان اثرگذاری بیش تری یافت. این برآیند، بدترین ضربه ای بود که در سطح مشخص فعلی در راه پر پیچ و خم انکشاف مبارزه ی طبقاتی می‌توانست وارد شود. علت این امر نیز به ماهیت این جریان برمی گردد. **خاستگاه این جریان هیچ سنخیتی با خیزش های بی پیرایه ی دی ۹۶ و آبان ۹۸ ندارد و متجانس با پروژه ی انقلاب مخملی ۸۸ می تواند فهمیده شود؛ چراکه پر متن تضاد بین جمهوری اسلامی ایران و امپریالیسم بروز یافته است. اساسا این حرکت در شرایط جهانی و محلی کنونی گام برداشتن در مسیری است که «انهدام بی معنای اجتماعی» در آن غنوده است و تکیه بر پروژه ای داده که می خواهد طبقهٔ کارگر را پیاده نظام امیال خود کند؛ پروژه ای که از فردای افول جنبش ارتجاعی ۸۸ تکوین یافت. چرا کَه شکست جنبش ۸۸ به دلیل عدم شرکت طبقهٔ کارگر ارزیابی شد و هم اکنون در پی این اتحاد به نام «دموکراسی» هستند. غافل از اینکه تاریخ معاصر خاورمیانه به روشنی نشان می دهد «فتیش دموکراسی و دال های دیگر امپریالیستی تابه حال کار دست خیلی ها داده است».** از دیگرسو خود حرکت فعلی به قدر کافی روشن می کند که طبقهٔ متوسط پروغرب چقدر به لحاظ تاکتیک های مبارزاتی که پیش می بَرَد تا به حال در سطح نازلی قرار داشته است. گواینکه پراتیک های خیابانی اش تفاوت بسیاری هم با اعتراضات ۸۸ نداشت. در رمان «آزادی یا مرگ»، دیمیتریوس می گفت: «پدربزرگ من با یک قایق جنگی پر از مواد محترقه کشتی های دشمن را آتش می زد و پدرم با یک تفنگ تُرک ها را از پا درمی آورد و من با یک مگس کش مگس ها را می کُشم. واقعاً که زکی!». طبقهٔ متوسط پروغرب ما هم از این استیصال رنج می برد و ـ در خوشبینانه ترین حالت ـ خودش هم می داند که نمی تواند با بوق ماشین انقلاب(!) کند، و دیگر به تجربه هم دریافته است که سردادن شعار «نیروی انتظامی، حمایت حمایت» کارساز نیست. درست تر این که خود وضعیت کنونی امکان هایی را در دل خود پرورانده است. تشکیل به اصطلاح هسته ها و مطرح شدن کمیته های محلات و به اصطلاح جوانان انقلابیَ، بیش ازپیش پررنگ شدن دعوت به اعتصاب عمومی، نقل و انتقال سلاح در مناطق مرزی و ساخت و استفاده از مواد محترقه، ترور و کشته شدن شدن برخی نیروهای دولتی و دیگر موارد و مزین گشتن شان با شعاری همچون «وای به روزی که مسلح شویم»، همگی دال بر این امر است که سربرآوردن این آتش زیر خاکستر در دور های بعدی خشن تر و مخرب تر خواهد بود. یکی از سویه های دیگر این جریان در همین امر است که **مجاهدینیسم را به مثابه پراتیک عمدهٔ اپوزیسیون سرنگون طلب به صورت بالفعل درآورد.** ناگفته نماند حملهٔ تروریستی به حرم شاهچراغ در همین بستر می تواند فهمیده شود. البته این که پراتیک کنونی تا چه حد توان سرنگونی دولت بورژوایی ایران را خواهد داشت جای سوال دارد و اساساً امر سرنگونی به تنهایی از توان طبقهٔ متوسط خارج است.[14] برای همین است که پیوسته سعی بر کشیدن پای طبقهٔ کارگر در این میدان را از سوی اپوزیسیون شاهدیم. تکیه بر طبقهٔ کارگر نیز نه به دلیل صرف کمیت آن، بلکه به دلیل جایگاه آن در مناسبات تولیدی و خالق ارزش بودن آن است و اعتصاب طبقهٔ کارگر و مختل کردن فرایند خلق ارزش می تواند به تمامی معادله را عوض کند. اما جریان مشخص فعلی چندان که باید و شاید نتوانست طبقهٔ کارگر را به وارد شدن به خیابان مجاب سازد. چراکه هم به لحاظ بعد بین المللی هرچه بیش تر دال های لیبرالی ـ پروامپریالیستی رنگ می بازند و هم به لحاظ طبقاتی اساساً طبقهٔ متوسط در جایگاهی قرار ندارد که منافع خاص خود را بتواند به مثابهٔ منافع تمامی طبقات تعمیم دهد. ولی این امر دلیل نمی‌شود تا خطرِ سرنگونی کارگری را در تحرکات آینده از نظر دور بداریم.

***

بخشی از دانشجویان اغلب دانشگاه های کشور در طی روزهای اعتراضات در فضاهای دانشگاهی وارَد این جریان شدند و اکنون به مثابه یکی از اصلی ترین نیروهای این جریان ارتجاعی اند. پیش تر در مورد ایدئولوژی کاذب غالب در دانشگاه سخن گفته بودیم[15]؛ این ایدئولوژی غالب در دانشگاه که گویاَ دانشجویان قشری منسجم و هم بسته اند و قرار است با اتحاد با دیگر اقشار جامعه در سمت تحولِ مترقی جامعه گام بردارد (همان جنبش گرایی). در این وهله ایدئولوژی غالب کار خود را کرد. تجمعاتی که در دانشگاه ها صورت گرفت در امر شعارها و دید خود نسبت به واقعه ی رخ داده تفاوتی با بیرون از دانشگاه نداشت و در ادامهٔ همان روند بود. تنها در عمل بود که آن هم به نسبت حدود ساختاری دانشگاه در قیاس با خیابان، به شعارهای بیشتر اکتفا نمود. ادامهٔ تجمعات دانشجویان دانشگاه های مختلف مانند شریف، تبریز، مازندران و دانشکده علوم اجتماعی تهران با واکنش نیروهای امنیتی به ضرب و شتم دانشجویان کشیده شد که مطلقاً قابل قبول نیست؛ و از همان ابتدای اعتراضات نیز از سوی دانشجویان و حتی شوراهای صنفی بیانیه هایی داده شد مبنی بر این که کلاس های درس تحریم شود ـ که در واقع همگامی عملی با تاکتیک اعتصاب عمومی بود که از سرنگون طلبی ارائه می شد. این حرکتَ نمودار این درک نادرست است که جنبش دانشجویی هم ارز با جنبش کارگران است و می تواند با اتحاد جنبش های اجتماعی در راستای رفع هرگونه ستم گام بردارد.. اما تحریم کردن کلاس های درس که برای ایجاد همبستگی و تقویت آن میان دانشجویان و همراهی شان با خیابان طرح شد، از ایجاد همبستگی و اتحاد میان جمعیت گسترده ای از دانشجویان ناکام ماند. عدم موفقیت این امر طبعاً برمی گردد به تعلقات متفاوت و جایگاه متضاد طبقاتی و آگاهی طبقاتی متناقض میان دانشجویان، ضعف مطالبه ی طبقه متوسطی در امر تعمیم دادنِ انگاره های خود و نیز عدم همراهی برخی دیگر از نیروهای طبقاتی موجود همچون قشر دیگر خرده بورژوازی و انفعال و ترس برخی از دانشجویان و غیره.

در روز شنبه ۹ مهر بود که دانشجویان دانشگاه تبریز برای اولین بار تجمعی اعتراضی را شکل دادند. تجمعی که حدود ۴ الی ۵ ساعت به طول انجامید و در آخر نیز به خشونت و درگیری با یگان ضد شورش کشیده شد. در روزهای ۱۱ و ۳۰ مهر نیز تجمعات اعتراضی برگزار شد و از روزهای هشتم آبان ماه به اصطلاح روزهای گفتگو(!) برگزار گشت.

در این میان آنچه که به آن توجه خواهیم کرد، نخست، محتوای عمدهٔ سخنرانی های دانشجویان در حین اعتراض در دانشگاه تبریز در ۹ مهر و در روز های گفتگو! و دوم، مسئله ی دانشجویان بازداشتی خواهد بود. در جریان تجمع ۹ مهر، که با شعارهایی همچون «آزادلیخ، عدالت، میللی حکومت»، «علی کریمی»، «دانشجوی زندانی آزاد باید گردد» و ... تجلی جنبش گرایی در سطح خودش بود[16] و با پاره کردن چندین بنر نیز همراه شد، جمعیت معترض پس از برگشت از جانب دانشکده های فیزیک و شیمی در میدان عروج تجمع نمود و یکی از دانشجویان به سخنرانی پرداخت. لب کلام دانشجوی مزبور چنین بود که قشر دانشجو همیشه در تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هر کشور نقش بنیادین ایفا نموده است و هدف از اعتراض شان هم مشخص است: «زن، زندگی، آزادی». در به اصطلاح روزهای گفتگو نیز با ما چیزی جز تک مضراب هایی از ارکستر لیبرالیسم و سرنگون طلبی و جیغ و دادهای خرده بورژوایی و از دیگر سو با توجیهات حامی دولت روبه رو نبودیم. دقیقاً کسی نیست توضیح دهد که چگونه کسانی کَه مخالف کل نظام سیاسی موجودند با کسانی که حامی تمامیت آن هستند می توانند گفتگو کنند؟[17] در این گفتگو نیز دو روی یک سکه در سپهر سیاسی جامعه (پوزیسیون و اپوزیسیون) در سطحی خرد خود را نمایان می کند. در سویی طیفی قرار دارد که فساد و ناکارآمدی را ذاتی نظام ج.ا.ا ایران می داند و در سوی دیگر طیفی که فساد را نه ذاتی نظام، بلکه خصلت برخی مسئولین و ناکارآمدی آن ها می داند. در هردو رویکرد بر روی شیوه تولید سرمایه داری و روابط و مراودات اجتماعی بر پایه آن سرپوش گذاشته می شود و نتیجه ی عملی اش به نفع طبقه سرمایه دار و بازتولید نظمِ سیاسیِ موجود در شکلی دیگر است.

اساساً ما با قشری منسجم به عنوان «دانشجو» طرف نیستیم و چنین کاری هم فریبی بیش نیست. حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دانشجویان به تعلقات طبقاتی شان وابسته است و همین تعلقات متفاوت و متضاد طبقاتی، منافع متفاوت و متضادی را در واقعیت پیش رو می گذارد. **نفع دانشجوی طبقه کارگر نه همراهی نمودن با این جریان ارتجاعی بلکه نقد آن است؛ چرا که نتایجی که به بار خواهد آورد زیان اصلی اش متوجه او و هم طبقه ای هایش خواهد بود. دانشجویان فرودست نه با شرکت نمودن با چنین حرکت هایی که به سمت بی راهه می روند، بلکه با متشکل شدن و آگاهی نسبت به منافع خود و مبارزه و پیگیری مستمر درون دانشگاه و پیوند زدن آن با مبارزهٔ طبقاتی بیرون از دانشگاه است که به شرایط زیست بهتر دست خواهد یافت. همانطور که در بیرون نیز زنان و مردان طبقه ی کارگر از قبل این تشکل یابی و اتحاد و آگاهی طبقاتی و پس زدن هرگونه شیادی و فرصت طلبی از جانب جریان های پروامپریالیستی در راه جامعه ای انسانی و زیستی در خور انسان گام خواهند برداشت.** اگر شرایط زیست دانشجویی برای دانشجویان فرودست روزبه روز سخت تر می شود، اگر نه تنها در دانشگاه بلکه در بیرون از دانشگاه نیز زندگی برای دانشجویان فرودست دشوار است، باعث و بانی این زیست شیوهٔ تولید سرمایه داری و نئولیبرالیسم متجانس با آن است و تغییر شکل دولت و نیروهای دولتی ـ که در شرایط فعلی حتیَ این چشم انداز هم تیره و تار است ـ دردی را دوا نمی کند؛ و دولتی با شکل دیگر هم بیاید همین سیاست ها را اجرا خواهد کرد. چاره ی کار درون دانشگاه مبارزهٔ متشکل و منسجم بر علیه سیاست های سرمایه دارانه در دانشگاه و مقابله با پولی سازی دانشگاه هاست. نکته ی دیگر مسئله ی دانشجویان بازداشتی در اعتراضات دانشگاهی اخیر است. تعدادی از دانشجویان دانشگاه های مختلف که در مواردی شامل دانشجویان دانشگاه تبریز در حین اعتراضات و یا پس از اعتراضات ـ که به نظر ما حرکتی است ارتجاعی ـ نیز می شد، بازداشت شدند. اما به نظر ما بازداشت شدن در جریان یک حرکت ارتجاعی دلیل بر این نمی شود که ما مخالفت خود را با برخوردهای امنیتی و مجازات و صدور حکم تعلیق یا اخراج نسبت به دانشجویان اعلام نکنیم؛ در عین–حال که در رابطه با این حرکت ارتجاعی و نقد آن در کلیت ش حتی یک آن نیز درنگ نمی کنیم.

یادداشت‌ها:

۱– برای آشنایی بیش تر در رابطه با جریان های راست افراطی معاصر در بستر بحران کنونی سرمایه داری رجوع کنید به: «سرمایه داری نئولیبرالی فرو می ریزد»، الکس کالینیکوس، ترجمه ی بابک جعفری، وب گاه نقد اقتصاد سیاسی.

۲– در بیان عمده ی مطالب این بخش از مقاله ی زیر بهره برده ایم:
Guglielmo Carchedi, World in crisis, Chicago, , Haymarket books, ۲۰۱۸. «The old is dying but the new cannot be born»

۳– برای درک رابطهٔ فاشیسم با شکست جنبش های انقلابی طبقهٔ کارگر و عقب نشینی آن رجوع کنید به: کونل، راین هارد، فاشیسم مفر جامعهَ سرمایه داری از بحران، ترجمهٔ منوچهر فکری ارشاد، تهران، توس، ۱۳۵۸.

۴– بدین طریق اساساً اشاره به نقش دولت جمهوری اسلامی ایران در شرایط اسفناک اقتصادی تودهٔ مردم! صحیح است، اما کافی نیست و فقط بخشی از واقعیت است و هرگونه اشاره صرف به نقش دولت یا شیادانه است و یا احمقانه. دولت جمهوری اسلامی، دولتی است قراریافته بر بستر شیوه تولید سرمایه داری و پیش–برنده‌ی منویات طبقه سرمایه دار. تغییر دولت بدون تغییر شیوه تولیدی و انتظار داشتن یک زندگی مناسب برای طبقهٔ کارگر بیشتر به یک خیانت می ماند. رویکردَ لیبرالَ ها و در واقع درک لیبرالی در رابطه با کشورهای دیگر نیز همین است. به عنوان نمونه در رابطه با کشور ترکیه همین رویکرد در میان جریان های مزبور غالب است و عامل اصلی بحران اقتصادی ـ سیاسی، اردوغان و دولت آن نمایانده می شود و کاری با عامل اصلی یعنی شیوه تولیدی سرمایه داری ندارند. روی سخن ما در رابطه با کشور ترکیه مخصوصاً همین ناسیونالیست های ترک است. همان هایی که باعث تمامی فلاکت را در اینجا دولت فاشیستی شیعی ـ تاجیکی عنوان کرده و پیشنهاد دولتی ملی را می دهند. چطور اَست که دولت ترکیه و داعیه دار امپراتوری توران! هر روزه برای غلبه بر بحران به کارگران به اصطلاح تورک حمله می–کند و نرخ تورم بیش از ۸۵ درصد است و سطح تورَم کالاهای اساسی مصرفی نسبت به سال گذشته به ۱۷۷,۵ درصد رسیده است؟ هاا!. حتما دولت سیاست های اقتصادی نئولیبرالی را خوب اجرا نمی کند! سخن آشنایی ست.

۵– شرایط مشخصی که سرمایه داری ایَران دولت خود را از آن بیرون کشید، یعنی انقلاب ۵۷، دولت سرمایه داری ایران را واجد یک ویژگی مشخص یعنی مخالفت و ایستادگی در برابر امریکا و متحدانش کرد. چرا که پس از انقلاب دولت سرمایه داری در ایران به دلیل قدرتمندی جنبش سوسیالیستی و آگاهی ضد امپریالیستی توده ها، تنها در صورتی می توانست تثبیت شود که امریکایی نباشد. اما این مخالفت و ایستادگی هیچ خللی در اجرا و پیشبرد منافع و خواست های سرمایه داری ایران ایجاد نکرده است.

۶– ناگفته نماند تضاد دال های ایدئولوژیکِ دولت ها قائم به ذات نبوده و همبسته با تضاد مادی است.

۷– البته همراهی بخشی از طبقه کارگر در دیگر شهرهای ایران را منکر نیستیم و با امتداد این حرکت اعتراضی و ادامه ی نارضایتی ها احتمال پیوند آحاد طبقهٔ کارگر در تبریز با اعتراضات سرنگون طلب روز به روز بیش تَر می شود؛ و این امر خللی در رهبریت خرده بورژوازی ایجاد نخواهد کرد.

۸– بگذریم از دورهمی و شعار سردادنِ حداکثر ده نفری ناسیونالیست های ترک در یکی از این مناطق.

۹– یکی از این شعار ها «ازادلیخ، عدالت، میللی حکومت» بود. خالی از لطف نیست که اشاره کنیم در کشور جمهوری آذربایجان و نیز ترکیه، این شعار وجهه پدیداری خود را یافته است. چگونه است که در آنجا نه آزادی ای هست و نه عدالتی!؟ و شکل پدیداری این دولت ها را نیز به کناری بگذاریم حکومت ملی ای هم در کار نیست. هنوز یادمان نرفته است که چطور نیروهای امنیتی تورک! به دستور سرمایه داران تورک! به کارگران تورک! در مراسم و تجمعات روز جهانی کارگر حمله کرده و مورد ضرب و شتمَ قرار دادند و یا درگذشت دو تن از اعضای گروپ یوروم در طی اعتصاب غذا «در اعتراض به زندانی شدن ۶ تن از اعضای گروه و ممنوعیت فعالیت و تشدید سیاست های سرکوب گرانهٔ دولت اردوغان» و ...

۱۰– بیانیه شماره ۲، «آذربایجان اویاقدی، بلوچیستانا دایاقدی»، وب گاه Azoh، ۱۰ مهر ۱۴۰۱.

۱۱– نکتهٔ دیگر در رابطه با اعتراضات در تبریز چنین است که دعوت این جریان در تمامیت خود به اعتراضات نقش به مراتب کمرنگی در اعتراضات دارد، و اساساً این رانه ی درونی اعتراضی خرده بورژوازی پروغرب است که او را به خیابان می کشاند و در این میان در گام دوم جریانِ مزبور بر این تجمعات سوار می شود.

۱۲– امری که تا کنون محقق نشده است.

۱۳– با تغییر راهبرد عام بورژوازی ایران در دورهٔ کنونی و پررنگ شدن هرچه بیش‌تر نگاه به شرق، و با در نظر داشتنِ مطالبات سرنگون طلبان و در کلیتش برکناریِ دولت ج.ا.ا ، سخن از اصلاحَ و به بیان درست در شرایط کنونی «پَس روی»، بی معناست. در این میان جریانِ اصلاح طلبی نیز چاره ای جز انتخاب میان این دو سر را ندارد. ساختار چنان در سوژه های حاضر در وضعیت غلبه دارد که بیانات رئیس دانشگاه تبریز در تجمع روز یک شنبه ۸ آبان و خط و نشان کشیدن به دانشجویان و حتی حضور برخی اساتید دانشگاه و نیروهای اداری در تجمع نیز در این بستر می توان فهمید.

۱۴– طبقهٔ متوسط منافع مستقل ندارد، برای همین یا دنباله‌رو بورژوازی و یا پرولتاریا می‌شود و اگر این همراهی اتفاق نیافتد هرچه بیش‌تر پراتیک هایش به سوی فالانژیسم سوق می‌یابد. بروز فالانژیسم در ایران چیزی نیست جز مجاهدینیسم.

۱۵– رجوع کنید به: «پولی سازی»، صور، سال اول، شماره اول، بهمن ۱۴۰۰.

۱۶– ناگفته نماند که شعارهای حامل انگاره های جریان سیاسی ناسیونالیسم ترکی تنها در روزهای ابتدایی تجمعات گه گاه سرداده می شد و آنهم نه چندان با صدای زیاد. نکته ی دیگر در این واقعیت نهفته است که اساساً به دلیل تکاثر فرهنگی بیشتر دانشگاه تبریز در قیاس با جامعه ی شهری تبریز، شعارهای این جریان علاوه بر عدم توانایی وَ غیره، مخاطب چندانی هم در دانشگاه ندارد.

۱۷– تاریخ تاکنونی، تاریخ مبارزه ی طبقاتی بوده است و نه تاریخ مبارزهٔ دهه هشتادی ها با اقلیتِ حاکم وَ نه تاریخ گفتگو. در طول تاریخ هیچ خواسته ای به صرف گفتگو بدستَ نیامده و نخواهد آمد. به همین جهت است که تنش‌ها به مراتب افزایش پیدا می کند و هر دو سو یکدیگر را به هرچه شدت و حدت بخشیدن بر تنش های داخلی متهم می کنند؛ و در این میان در طول تاریخ در برخی موارد از طبقهٔ کارگر نیز به عنوان پیاده نظام و ابزار استفاده شده است. برای نمونه می‌توان جنبش همبستگی لهستان را نام برد.

نشریه سیاسی – اجتماعی صور

سال دوم، شماره سوم

آبان ۱۴۰۱

صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر:

علی قاسمی گنجه‌لو

کانال تلگرامی:

@soor_mag۱۴۰۰